

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ارژنگ نورائی

۲۱ نومبر ۲۰۱۱

## امریکا زیر پای شورشیان

جنبش‌های اعتراضی امریکا دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

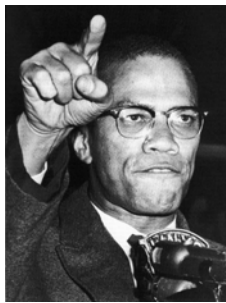
توضیح: بالاخره خیابان‌های امریکا، این دژ "تسخیر ناپذیر" و "تغییر ناپذیر" سرمایه‌داری، نیز دست‌خوش جنبش اعتراضی توده‌های مردم شد. گویی نه خود هیأت حاکمه ایالات‌متحده، نه مردم این کشور و نه حتا نیروهای انقلابی و کمونیستی انتظار وقوع چنین روی‌دادی را نداشتند. "نظم پولادین" قفس آهنین عقلانیت سرمایه در قلب کاپیتالیسم امپریالیستی آن‌هم در دوره گلوبالیزاسیون (جهانی‌سازی) و تصاویر توده‌های پلاکارد به دست معترض به مناسبات سرمایه و چرخه انباشت و سود و باز تولید استنمار!! برای نسل ما، امریکا در سایه شکست سوسیالیسم قرن بیستم و پایان جنگ سرد و سپیده‌دمان "نظم نوین جهانی" و البته تبلیغات ابررسانه‌ای "جهان آزاد" یعنی انبوهی از روابط "همیشه" در حال رشد، یعنی ۸۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی سالانه و سلاح‌های فوق پیشرفته پنتاگون؛ یعنی "جنگ بازدارنده" و دموکراسی. وقوع شکاف در این نظم اجتماعی و همه‌جانبه گویی فقط در نامترقیه‌هایی چون طوفان کاترینا و ۱۱ سپتامبر ممکن بود و نه رُخ‌داد جنبشی از درون جامعه امریکا و مردم این کشور. اما با نگاهی کوتاه به تاریخ در می‌یابیم کمتر از نیم‌قرن پیش یک جنبش سیاسی اجتماعی بزرگ متشکل از جوانان و دانش‌جویان، کارگران و زنان، سیاه‌پوستان و هم-جنس‌گرایان، امریکا را دست‌خوش تکان‌های بزرگی کرد که در کلیتش تأثیرات مهمی بر خود جامعه امریکا و حتا بر جنبش‌های سیاسی اجتماعی دهه ۶۰ در سطح جهان گذاشت. همزمان با وقوع موج نوینی از شورش و اعتراض در امریکا نگاهی به پیشینه و تاریخچه جنبش‌ها و شورش‌های مردمی این کشور در دهه‌های پرتلاطم ۶۰ و ۷۰ میلادی می-اندازیم تا توهم آن امریکای "فنا ناپذیر" ازلی و همیشگی و در واقع شکست‌ناپذیری و ابدیت سیستم سرمایه‌داری را به اعتبار تاریخ به ریشخند بگیریم. منبع ما کتاب ارزشمند "۱۹۶۰، ۱۹۷۰ دو دهه بیداری، دو دهه شورش" تألیف حمید صورتگر است که چندین ماه پیش در اینترنت به چاپ رسید. بخش‌هایی از کتاب به فراخور وقت و به انتخاب نشریه رادیکال در این نوشته آمده است. متن کامل کتاب در این آدرس:

<http://www.peykeiran.com/userfiles/file/60-US-net.pdf> در دسترس است.



Wall Street - Today

### از تحصن مسالمت‌آمیز تا خروش قهر مالکوم ایکس



Malcom X

اول فیبروری ۱۹۶۰، ابتکار مبارزاتی چند دانش‌جوی سیاه‌پوست در شهر گرینزبورو (کارولینای شمالی) جرقه یک جنبش سراسری ادامه‌دار را زد. این دانش‌جویان تصمیم به تحصن در فروش‌گاه‌ها و کافی‌شاپ‌هایی گرفتند که مشتریان سیاه را راه نمی‌دادند. دور یکی از میزهای کافی‌شاپ فروش‌گاه زنجیره‌ای «وول ورت» نشستند و تا پایان روز همان‌جا ماندند. روز بعد با ۳۰ دانش‌جوی سیاه دیگر آمدند و همه میزها را اشغال کردند؛ طوری که جایی برای مشتریان سفید باقی نماند. این‌کار با شرکت صدها دانش‌جوی دیگر در طول هفته در فروش‌گاه‌های دیگر تکرار شد و کسب و کار را مختل کرد. تهدید به

بمب‌گذاری و سرکوب از سوی نژادپرستان مؤثر نیفتاد. تحصن ادامه پیدا کرد. شهردار از دانش‌جویان سیاه و سران اتحادیه مغازمداران خواست که برای دو هفته «آتش‌بس!» بدهند تا راه حلی پیدا شود. این مبارزه باعث جهش در تظاهرات و آکسیون‌های دفاع از حقوق مدنی سیاهان شد. فقط در فاصله دو ماه از اولین تحصن، موج مبارزه ده‌ها شهر و شهرک از غرب تا میانه و شرق آمریکا را دربرگرفت... اما در این میان، یک تحول مهم صورت گرفت: گروهی از جوانان سفید در حمایت از سیاهان و حمله به نژادپرستان به میدان آمدند. حملات بیشتر باعث مقاومت بیشتر شد. حس غرور در میان سیاهان گسترش یافت. رادیکالیسم و رزمندگی در بین جوانان سیاه رشد کرد. خیلی از آن‌ها دیگر حاضر نبودند به نصایح سیاهان نسبتاً مرفه‌ی که با وضع موجود کنار می‌آمدند گوش بدهند. این جوانان نقش مهمی در رامگشایی و شکستن سدهای گذشته بازی کردند. آن‌ها ماهی سیاه کوچولوهای دوران خود بودند. از همان سال ۱۹۶۰ رهبران قدیمی سیاهان جنوب که اکثراً کشیش بودند به این فکر افتادند که برای جنبش جوانان تشکیلاتی راه بیندازند. اسم این تشکیلات را «کمیته هم‌آهنگی غیر خشونت‌آمیز دانش‌جویی» گذاشتند. هدفشان این بود که اعتراضات جوانان را تحت کنترل خود بگیرند. به قول خودشان می‌خواستند با انتقال تجارب گذشته به حرکت کنونی کمک کنند. این هدف را روشن‌تر از هر جا در رهنمودهای مارتین لوتر کینگ به دانش‌جویان سیاه می‌شد دید که دائماً از آن‌ها می‌خواست به راه مسالمت‌آمیز متعهد باشند و از عشق و اخلاقیات مسیحی پیروی کنند. اما واقعیت سرکوب به بحث‌های مهمی درباره ستراتیژی و تاکتیک‌های آتی جنبش دامن زد. فعلان سیاه و سفیدی که با سر و صورت خونین از دست اوباش نژادپرست جان سالم به‌در می‌بردند، دیگر به موعظه‌های مارتین لوتر کینگ باور نداشتند. بسیاری از آن‌ها به این فکر بودند که چه‌طور می‌توان مشت را با مشت جواب داد... چهره

شاخص این حرکت رادیکال که ابائی از تبلیغ نقطه نظرات انقلابی و راه و روش قهرآمیز علیه ستم ملی‌نژادی نداشت، مالکولم ایکس بود. او مبارزه‌اش را از محیطی آغاز کرد که کاملاً با سالن کلیساهای سیاهان و مرعظه‌های مسالمت‌آمیز مسیحی امثال مارتین لوتر کینگ تفاوت داشت: زندان! ...

### مهاجران فراموش شده

اواسط دهه ۱۹۶۰ بود که مهاجران مکزیک ساکن ایالات جنوبی آمریکا، که به چیکانو مشهور بودند، در اتحادیه کارگران کشاورزی متشکل شدند. اتحادیه‌های کارگری رسمی از قبول این اتحادیه در صفوف خود ممانعت کردند. می‌گفتند که چیکانوها بی‌سواد و فقیر را نمی‌توان متحد کرد. متشکل کردن آن‌ها هیچ منفعتی برای احزاب سیاسی رسمی نداشت. حتا قانونی که برای اکثریت کارگران حداقل دست‌مزدی را معین می‌کرد، کارگران مهاجر را تحت پوشش خود قرار نمی‌داد. دست‌مزد این کارگران یک سوم دست‌مزد حداقلی بود. همه زیر خط فقر بودند. دست‌مزدشان نصف خط فقر محسوب می‌شد و زاعنشین بودند. کارشان فصلی بود بنابراین کارفرمایان نه نیازی داشتند و نه تمایلی به این‌که مسکن مناسبی برای این کارگران در حال جابه‌جایی دائم فراهم کنند. سوانح کاری بی‌داد می‌کرد ... نرخ بی‌سوادی در بین چیکانوها بیش از سیاهان بود. رفتار جامعه با آن‌ها نژادپرستانه بود. آن‌ها را تنبل و کثیف خطاب می‌کردند. سریال‌ها و پیام‌های بازرگانی و شوهای تلویزیونی پُر از شخصیت‌های کلیشه‌ای مسخره چیکانو بود. در سپتامبر ۱۹۶۵، کارگران مهاجر مکزیک عضو آن اتحادیه کشاورزی ۱۲۰۰ نفره گمنام، با خواست افزایش دست‌مزد، اعلام اعتصاب کردند. رهبر آنان که از سیاست مبارزه مسالمت‌آمیز شبیه به لوتر کینگ پی‌روی می‌کرد این مبارزه را شبیه به مبارزات آغازین جنبش حقوق مدنی سیاهان در دهه ۱۹۵۰ می‌دانست. او هم مثل لوتر کینگ کوشید که مسأله را به دانشگاه بکشاند و در جنبش دانش‌جویی برای کارگران چیکانو متحدانی بیابد. عکس‌العمل صاحبان مزارع و تاکستان‌های کالیفرنیا قابل انتظار بود: او را کمونیستی خواندند که هدفش نابودی کشاورزی تجاری است. بعضی‌ها گفتند هدف نهایی او تسخیر ایالت کالیفرنیا و بازگرداندن آن به مکزیک است!! پولیس برای درهم شکستن اعتصاب و رام‌اندان کارگران مهاجر وارد عمل شد و مقامات ایالتی مرزها را به روی مهاجران مکزیک گشود تا نیروی کار جدید و ارزان برای شکستن اعتصاب تأمین شود. رسانه‌های سراسری از انعکاس خبر اعتصاب چیکانوها خودداری کردند. اما در همه مزارع و شهرک‌های حاشیه مرز آمریکا و مکزیک، اعتصاب و مبارزه برای کسب حقوق پای‌مال شده چیکانوها به راه افتاد. حتا در مواردی، کار به درگیری مسلحانه کشید ...



Detroit - July 1967

### شورش دیترویت و....

در ماه جولای ۱۹۶۷ شعله‌های شورش سیاهان و توده‌های تهی‌دست، شهر صنعتی دیترویت را در بر گرفت. توده‌های سیاه و سفید فروشگاه‌ها را غارت کردند ... هرکس جلو می‌آمد و هرچه را که نیاز داشت برمی‌داشت و از محل می‌گریخت. در عرض دو روز ثروت زیادی توزیع شد. مردم فقیر خوراکی‌هایی که همیشه حسرتش را داشتند، مصادره کردند. بعضی از مردم لیست چیزهایی را که احتیاج داشتند از قبل نوشته بودند و در فروشگاه‌ها دنبال آن‌ها می‌گشتند. خیلی از ساختمان‌ها به آتش کشیده شد. غارت فروشگاه‌ها جواب مردم به مناسبات توزیع ناعادلانه در جامعه سرمایه‌داری بود؛ جوابی به مالیات پنهانی که به محلات سیاهان بسته می‌شد بود. جوابی به زندگی ناعادلانه‌ای که نظام حاکم برای سیاهان برنامهریزی کرده بود.



بیش از یک چهارم توده‌های شرکت‌کننده در مصادره، زیر ۱۷ سال سن داشتند. ۶۰ درصد از شرکت‌کنندگان در شورش دیترویت بین ۱۴ تا ۲۴ ساله بودند. **جانسن** رئیس‌جمهور وقت، اعزام ارتش را، به دیترویت برای سرکوب شورش، تصویب کرد. گارد ملی در بخش غربی شهر و ارتش در بخش شرقی شهر مستقر شدند. از همان موقع، جوانان

شورشی از بخش شرقی دور شدند تا با نیروهای ورزیده ارتش روبه‌رو نشوند. آنان در بخش غربی برای دو سه روز دیگر به مبارزه مسلحانه ادامه دادند. دست‌بردن جوانان تهنی‌دست به سلاح در کشوری که خود درگیر جنگی تجاوزکارانه در آن سوی اقیانوس آرام بود و سربازانش را گرومگروه به کام مرگ می‌فرستاد، اصلاً دور از انتظار نبود.

**جنگ ویتنام**، فکر و عمل جامعه آمریکا را زیر و رو می‌کرد و مبارزه قهرآمیز را به عنوان طبیعی‌ترین شیوه اعتراض به میان می‌کشید. ارتش با تانک به خیابان آمد و از مسلسل سنگین استفاده کرد. طی این شورش یک هفته‌ای، ۱۳۰۰ ساختمان خاکستر شد. ۲۷۰۰ فروشگاه غارت شد. بیش از ۷۰۰۰ نفر دستگیر شدند. تعداد زخمی‌ها ۳۵۶ نفر و کشته‌ها ۴۳ نفر بود. از این تعداد کشته ۳۳ نفرشان سیامپوست بودند. ناآرامی‌های دیترویت می‌رفت که هم‌زمان ۲۴ شهر دیگر در ایالات میشیگان و اوهایو را در برگیرد. در همه این شهرها گارد ملی و پولیس ایالتی مستقر شدند. شورش تنها با مداخله ارتش سرکوب شد. حکومت کوشید مردم را با به صحنه فرستادن چند مقام سیامپوست آرام کند. ولی مردم آنان را تحقیر و تهدید کردند و به درستی آلت دست سیستم نامیدند. شورش دیترویت نشان‌گر ظرفیت انقلابی پرولتاریای شهری سیاه بود. اینان نقطه تمرکز شورش بودند هرچند که قشرهای دیگر سیاهان و سفیدپوستان هم در آن شرکت جستند. از ۱۲۰۰ نفری که در جریان شورش دستگیر شدند، ۴۰ درصدشان کارگران سه کمپانی بزرگ بودند! و ۴۰ درصدشان هم کارگر بقیه شرکت‌های بزرگ. جالب این‌جاست که آن روزها میزان دست‌مزد این افراد تفاوت قابل توجهی با دست‌مزد کارگران صنعتی سفید نداشت؛ و جالب‌تر این‌که علی‌رغم بروز اختلال در کار شرکت‌های اتومبیل‌سازی دیترویت به علت تعداد زیاد غایبان از کار، جو متشنج کارخانه‌ها به خشونت یا اعتصاب منتهی نشد. پرولترهای سیاه مکان مبارزه خود را خارج از مکان کار جست‌وجو می‌کردند. این به میزان زیادی ربط داشت به عدم جذب آنان در ساختار اتحادیه‌های کارگری و فقدان یک صف متحد از کارگران سیاه و سفید در این مراکز که با هم پای اعتصاب بروند.

### باز هم پیش‌گامی زنان، باز هم مقاومت مردانه [شجاعانه]

جنوری ۱۹۶۸ بود که گروهی از فمینیست‌ها مبارزه برای رهایی زنان را با جنبش ضد جنگ ویتنام در هم آمیختند و برای نخستین بار یک تظاهرات پنج هزار نفره از زنان علیه جنگ سازمان دادند. اما فعالان مرد در جنبش‌های مختلف همچنان در برابر جنبش رهایی زنان مقاومت می‌کردند. اگر اوباش سفید با اسلحه گرم و سرد به جنبش سیاهان حمله می‌بردند، در اینجا سلاح فعالان علیه جنبش زنان، تمسخر و توهین بود. جنوری ۱۹۶۹ در جریان تظاهرات بزرگ علیه ریچارد نیکسن (رئیس‌جمهور وقت)، یکی از سخنرانان فمینیست سه مسأله جنبش «ضد جنگ»، جنبش «قدرت سیاه» و جنبش «رهایی زن» را در یک کفه قرار داد و خواهان کنار زدن دیدگاهی شد که زن را «شیء یا مایملک» به حساب می‌آورد. این‌جا بود که چند مرد فریاد کشیدند: «یکی اینو بیره کوچه پشتی!»، «از اون بالا بکشیش پائین و ترتیش رو بدین!» این رفتارهای شوک‌آور، زنان فمینیست را به بررسی عمیق‌تر مناسبات جنسیتی در جامعه تشویق می‌کرد. این پرسش

مطرح شد که اصولاً باید در جنبش چپ نو و ضد جنگ که تحت سلطه مردان است باقی ماند یا این که باید انشعاب کرد و جنبشی زنانه ساخت؟ بعضی از فعالان زن می گفتند که بهتر است باقی بمانیم و «بازوی چپ نو» باشیم و بقیه در مخالفت



### 'BRA-BURNING,' 1968

During protest at Miss America pageant, radical feminists threw bras in garbage can as protest. (Police would not grant permit to actually burn the bras.)

**"سینه بند سوزان"**  
**(۱۹۶۸) فمینیست های**  
**رادیکال در تظاهرات**  
**علیه نمایش انتخاب**  
**ملکه زیبایی امریکا**

بسیاری از زنان آشکارا احساس می کردند مورد استفاده و استعمار قرار می گیرند. پسران هیپی سر ساعت معین سر میز حاضر می شدند و بر سر زنان فریاد می کشیدند که: «پس غذای ما چه شد؟!» توقعات در زمینه روابط جنسی، همچنان مردسالارانه بود. در عرصه موسیقی هم مردسالاری بیداد می کرد. در فرهنگ راک، زنان همیشه به عنوان تابع و فرودست تصویر می شدند. در چنین فضای مردسالارانه ای بود که حرکت اعتراضی فمینیست ها علیه برگزاری مسابقه ملکه زیبایی امریکا در سال ۱۹۶۸ برگزار شد و برای نخستین بار بسیاری را وا داشت که در مورد نقش زنان در جامعه فکر کنند. مسابقه ملکه زیبایی یک حرکت مردسالارانه و نژادپرستانه سفید بود که شرکت های بزرگ مالی و دولت امریکا حامی اش بودند. دختری را که انتخاب می شد، برای سرگرم کردن و روحیه دادن به سربازان اشغالگر امریکائی، به ویتنام می فرستادند. بنابراین نژادپرستی و ملیتاریسم (نظامی گری) و سرمایه داری یکجا در کالای بسته بندی شده «ملکه زیبایی» جمع شده بود. جامعه و نظام مردسالار از زبان رسانه های رسمی عکس العمل نشان داد. مجلات و شوهای تلویزیونی پر شد از جوک های زن ستیزانه. مقامات ورزشی در برخی رشته ها، حضور زنان را ممنوع کردند. ورود آنان به بعضی باشگاه ها و میخانه ها و حتا بعضی هتل ها ممنوع شد.

### همجنس گرایان

گروه اجتماعی دیگری که در آن سال ها درگیر مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی شد، همجنس گرایان بودند. در ماه جون سال ۱۹۶۸ به دنبال حمله پولیس به یک میخانه مخصوص همجنس گرایان در شهر «سن فرانسیسکو» برای اولین بار، دگر باشان ایستادند و با افراد پولیس درگیر شدند. شب بعد ۴۰۰ زن و مرد جوان در حالی که شعار می دادند با نیروهای پولیس روبرو شدند که این حرکت به دستگیری تعداد زیادی از معترضان منجر شد. طبق یک تحقیقات پزشکی جامعه.

شناسانه ۴ درصد از مردان و ۲ درصد از زنان آمریکا همجنس‌گرا بودند. اما بسیاری از مردم از قبول این‌که در جامعه آمریکا همجنس‌گرایانی وجود دارند، سر باز می‌زدند. کسانی هم که این واقعیت را قبول داشتند، آن را لکه ننگی بر دامان ملت و جامعه می‌دانستند. از همان دوران دبستان، کلمه «هومو» به عنوان یک فحش بین پسر بچه‌ها رد و بدل می‌شد. برملا شدن همجنس‌گرایی یک کارمند دولت به اخراج او می‌انجامید. در هالیوود، هنرپیشگان همجنس‌گرا مجبور به مخفی‌کاری بودند. برای بسیاری از مردم آمریکا اصلاً قابل هضم نبود که سمبل‌های «مردانگی» امریکایی سفید، برای نمونه جان وین، همجنس‌گرا باشند. در صفوف جنبش، هم همجنس‌گرایی یک انحراف به حساب می‌آمد و می‌توانست به اخراج یا عدم ارتباط با فردی که همجنس‌گرایی‌اش آشکار شده بود، بینجامد. بعد از درگیری‌های «سن فرانسیسکو»، گروهی از فعالان همجنس-

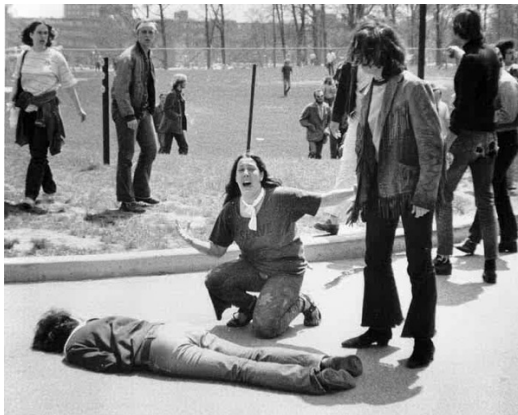


گرا متشکل شدند و در نشریه زیرزمینی «رت» بیانیه‌ای انتشار دادند که در قسمتی از آن چنین آمده بود: «ما گروهی متشکل از مردان و زنان همجنس‌گرای انقلابی هستیم معتقد به این که رهائی کامل جنسی همه مردم، بدون الغای نهادهای اجتماعی موجود به دست نخواهد آمد... این امپراتوری بابلی ما را مجبور کرده که به یک چیز متعهد شویم، به انقلاب؛ به هر وسیله‌ای که لازم باشد!» در اولین سال‌گرد درگیری‌ها، ده‌هزار همجنس‌گرا در نیویورک راهپیمایی کردند. هیأت حاکمه آمریکا از نظر رسمی حقوق همجنس‌گرایان را

به رسمیت نشناخت، ولی در عمل با برخی چشمپوشی‌ها و عقب‌نشینی‌ها کوشید گرایش رفرمیستی - و جدا ماندن از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی انقلابی - در میان فعالان و رهبران جنبش حقوق همجنس‌گرایان را تقویت کند.

### قتل دانشجویان معترض و طرح سرکوب عمومی

روز چهارم ماه مه ۱۹۷۰، افراد گارد ملی بیش از ۶۰ بار به روی ۲۰۰ دانشجوی دانشگاه ایالتی کنت آتش گشودند. ۴



نفر را کشتند و ۹ نفر را زخمی کردند. ماه مه خونین شد. واقعه دانشگاه کنت، به نماد شورش دانشجویان علیه دولت تبدیل شد. یک هفته بعد، ۳۵۰ دانشگاه در سراسر آمریکا در اعتصاب بودند. نارضایتی به خشم و خشم به قهر تبدیل می‌شد. درگیری بود و پرتاب کوکتل مولوتف و آتش‌سوزی. شیشه کامیون‌های ارتشی و بانک‌ها را خرد می‌کردند. حکومت مجبور به استقرار ارتش در دانشگاه‌ها شد. در ایالت می‌سی‌سی‌پی، دانشجویان سیاه هدف گلوله قرار گرفتند. در این حمله، دو دانشجوی دختر کشته شدند. مدافعان حکومت

وارد میدان شدند. در نیویورک، گروهی از کارگران ساختمانی را برای کتک‌زدن دانشجویان معترض بسیج کردند. قوه قضائیه، نیروهای گارد ملی را در جنایت دانشگاه کنت مقصر شناخت و کارشان را دفاع از خود تلقی کرد. دولت لایحه‌ای ارائه داد که بر مبنای آن «تهدید و توهین علیه رئیس‌جمهور» جرم اعلام می‌شد. کابینه نیکسن سیاست جاسوسی و شنود گسترده و لجام‌گسیخته علیه معترضان را به اجرا گذاشت.

بعد از این‌که طرح مخفی بمباران کامبوج توسط

یک منبع ناشناس لو رفت و از طریق مطبوعات منتشر شد. اف. بی. آی. (FBI) به دستور کاخ سفید مکالمات تلفونی بسیاری از مقامات دولتی، روزنامه‌نگاران و فعالان را شنود کرد ... دولت نیکسن طرحی را برای درهم شکستن جنبش مردمی تدوین کرد. مقامات قضائی، معترضانی را که به اشغال مراکز دولتی و نظامی می‌پرداختند، تهدید به اسارت در اردوگاه‌های ویژه کردند. به دستور نیکسن، کمیته شش نفره هدایت



مرگ ۴۸۷۰۰ سرباز  
امریکائی  
و ۴ دانشجوی

سرکوب تشکیل شد و از طریق اف. بی. آی. ۲۰۰۰ مأمور ویژه را برای نفوذ و تحریک و خرابکاری در صفوف جنبش و انتشار شایعات و دروغ‌های تبلیغاتی در سطح جامعه سازمان‌دهی کرد. جنبش سیاهان و جنبش دانشجویان نسبت به تشدید

سرکوب‌ها، با انجام تظاهرات و اقدامات مبارزاتی بیشتر عکس‌العمل نشان داد. رادیکالیسم و سیاست‌های قهرآمیز رواج بیشتری یافت. حملات به ساختمان‌های دولتی و تسخیر موقت آن‌ها توسط مبارزان خشمگین فزونی یافت. هدف از این‌کار، شوک وارد کردن به جامعه بود و برهم زدن حالت عادی امور. تهیه بمب‌های دست‌ساز باب شد. تهدید به بمب‌گذاری به ۳۵۰۰۰ مورد بالغ می‌شد. شرکت‌های بزرگ نفتی، الکترونیک و ارتباطی و بانک‌ها هدف اصلی تهدیدات بودند. هم‌زمان نیروهای پولیس به دفاتر حزب پلنگان سیاه تیراندازی کردند و باعث زخمی‌شدن ده‌ها مبارز شدند. در محافل سیاسی صحبت از این بود که در سال ۱۹۷۰ آمریکا شاهد یک «تابستان چریکی» خواهد بود. نیکسن علیه «هرج و مرج» عریه می‌کشید. یک نظرسنجی مؤسسه گالوپ به جامعه آمریکا القاء می‌کرد که ۸۰ درصد از مردم خواهان اخراج دانش‌جویان معترض از دانشگاه‌ها هستند و ۵۰ درصد از مردم حتی با برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز در دانشگاه مخالفند. استادان مبارز نیز علناً تهدید به اخراج می‌شدند. یکی از مهمترین درگیری‌ها در تابستان ۱۹۷۰ در دانشگاه پرکلی در دفاع از ایجاد «پارک مردم» رخ داد. در ماه اپریل، ۲۰۰ دانشجو از گرایش‌های مختلف با خود بیل و کلنگ و نهال و گل به دانشگاه آوردند و در یک محوطه متروکه متعلق به دانشگاه، درختکاری و گلکاری کردند و آن‌جا را «پارک مردم» نامیدند که استفاده از آن برای عموم آزاد بود. اما در ماه مه، پولیس آن‌جا را اشغال کرد و به سرعت یک حصار بلند دور پارک کشید. ظهر، هزار نفری که در محل تجمع کرده بودند برای پس‌گرفتن پارک با پولیس درگیر شدند. پولیس به سمت جمعیت گلوله‌های ساچمه‌ای و گاز اشک‌آور شلیک می‌کرد. ۱۰۰ نفر زخمی و ۳۰ نفر تیر خورده حاصل این درگیری بود. یکی از تظاهرکنندگان جان باخت. در شهر حکومت نظامی اعلام شد و دانشگاه به اشغال پولیس درآمد. ۸۰ درصد از دانش‌جویان و استادان طی یک تجمع اعتراضی، موافقت خود را با پروژه «پارک مردم» اعلام کردند. اما حکومت قصد عقب‌نشینی نداشت. هلیکوپترها بالای سر تظاهرکنندگان به پرواز درآمد و بر آنان گاز اشک‌آور پاشید و متفرق‌شان کرد. مقامات عریه می‌کشیدند که «اگر لازم باشد حمام خون راه می‌اندازیم!» جرم‌تراشی و پاپوش‌دوزی برای فعالان تشکلهای مختلف جنبش سیاسی و اجتماعی به راه بود. تقریباً همه رهبران اصلی و سرشناس پلنگان سیاه به اتهام‌های سنگین دستگیر شدند. ۲۸ نفر از اعضای پلنگان سیاه در حملات جداگانه به قتل رسیدند. حکومت تسویه‌حساب خونین با جنبش را آغاز کرده بود.

## آنچه دگرگون شد و آنچه نشد

اگر می‌خواهیم توان جنبش دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ را محک بزینم باید دامنه تأثیرات سیاسی و اجتماعی آن را فراتر از جنبش ضد جنگ دنبال کنیم. از جنبش دفاع از حقوق مدنی سیاهان و در ادامه آن جنبش رادیکالی که پلنگان سیاه نماد آن بود شروع کنیم: جنبش سیاهان تأثیرات عمیق و ماندگاری بر جامعه آمریکا داشت. پایان دهه ۱۹۶۰ با سرکوب شدید فعالان انقلابی و رادیکال جنبش سیاهان همراه بود و آغاز دهه ۱۹۷۰ با سیاست آگاهانه ترویج مواد مخدر در بین جوانان سیاهپوست و دامن زدن به درگیری گروه‌های جوانان محلات توسط دستگاه پلیسی امنیتی آمریکا. برقراری شرایطی شبیه به حکومت نظامی در گتوهای سیاهان و اعمال روزمره خشونت پلیسی و فرصت‌های نابرابر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، کم‌کم مسأله تبعیض و ستم نژادی ملی علیه سیاهان را به صورت یک تضاد حاد و آشکار در جامعه آمریکا زنده نگه داشت. در عین حال بخش‌های رهبری‌کننده طبقه حاکمه ضرورت انجام تغییر و حک و اصلاح در زمینه حقوق شهروندی و قوانین مدنی و رفتارهای فرهنگی را دریافتند. قشری هر چند نازک از سیاهان آمریکا از فرصت‌های به مراتب بیش‌تری نسبت به گذشته بهره‌مند شدند تا خود را در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بالا بکشند. دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، دست به تلاش جدی برای پرورش و ادغام سیاستمداران و رهبران جامعه مدنی سیاهان در صفوف خود زدند. **مارتین لوتر کینگ** را به نماد تلاش مثبت برای تحکیم صفوف ملت زیر پرچم سه رنگ آمریکا تبدیل کردند و هر سال خاطره‌اش را در همان روزی که ترور شد با برگزاری مراسم گسترده و سراسری، بزرگ داشتند. تبلیغات نژادپرستانه آشکار در محیط‌های آموزشی و روشن‌فکری و رسانه‌ها جرم قابل تعقیب اعلام شد. دستگاه حاکمه در برابر سیاست‌های هویتی و تشکلهای فرهنگی سیاهان که شعارشان "بازگشت به ریشه‌های اجدادی" بود با تسامح و تساهل رفتار کرد، به شرط آن که از رفتار و کردار انقلابی و رادیکال و ضد سیستم دوری بجویند. بر تعداد دانش‌جویان سیاه افزوده شد. حضور سیاهان در هالیوود بسیار پررنگ‌تر از گذشته شد. عبارت "امریکائی‌ی افریقائی‌نبار" که با غرور بر زبان سیاهان جاری می‌شد به جای کلمه توهین‌آمیز "کاکاسیاه" (نیگر) را گرفت و بعد از گذشت چند سال به عبارتی رسمی برای نام بردن از سیاهان آمریکا تبدیل شد.

جنبش تأثیرگذار دیگری که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ روابط و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی و مذهبی را عمیقاً به نبرد فراخواند، جنبش رهائی زنان بود. این جنبش موفق شد، چند نسل از زنان شورش‌گر را به‌وجود بیاورد و یک پایگاه روشنفکری محکم از زنان نظریه‌پرداز رادیکال و توانمند در عرصه علوم اجتماعی و فرهنگ و هنر درست کند. جنبش رهائی زنان موفق شد به ساختار اسارت‌بار خانواده سنتی پدسالار امریکائی هم به لحاظ نظری و هم عملی ضربات مهمی وارد کند و شمار گسترده‌ای از زنان را از نسل‌های مختلف به صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی بکشاند. فراگیر شدن ایده‌هایی مانند "حق کنترل زن بر بدن خود" و تصویب قوانینی در زمینه حق سقط جنین و سایر حقوق اجتماعی زنان از جمله علیه تعرض و آزار جنسی در محیط کار و آموزش، از دیگر دست‌آوردهای این جنبش بود. در نتیجه پیش‌روی‌های جنبش در دهه ۱۹۶۰، روابط و فرهنگ پدسالارانه و مردسالارانه حاکم بر جامعه آمریکا مجبور شد به شکل‌های پیچیده‌تر، پنهان‌تر و مودبانه‌تری ادامه حیات بدهد. بخش‌هایی از هیأت حاکمه آمریکا به ضرورت همراهی با جنبش زنان برای مهار پتانسیل رادیکال و انقلابی آن و ادغام جریانات لیبرال و محافظه‌کار درون جنبش در کارکرد نظام بورژوا امپریالیستی پی بردند. آن‌ها کوشیدند از "تشکیلات سراسری زنان" به عنوان اهرمی برای جلب توجه‌های زن و نیز فعالان روشنفکر این جنبش به کارزارهای انتخاباتی و حمایت از این یا آن حزب حاکم استفاده کنند. در امتداد همین تغییر و تحولات، بر شمار زنان در رده‌های بالاتر نهادهای حکومتی افزوده شد. در عین حال، بخش‌هایی از طبقه حاکمه و نیروهای مرتجع جامعه آمریکا هیچ‌گاه نتوانستند پیش‌روی‌ها و دستاوردهای واقعی جنبش رهائی زنان و تغییرات اجتماعی و فرهنگی رادیکالی که برای جامعه



امریکا به همراه آورد را تحمل کنند. جدا از حملات ایدئولوژیک و تبلیغات رسانه‌ای و مذهبی شبانه‌روزی علیه فمینیسم و جنبش‌های زن، این نیروها به بمب‌گذاری در کلینیک‌های ویژه سقط جنین و ترور پزشکانی دست زدند که در این زمینه به یاری زنان می‌شتافتند. این اقدامات جنایتکارانه تا به امروز ادامه یافته است. گرایش‌های فرمستی و محافظه‌کار درون جنبش زنان رضایت‌مندانه به تغییرات حقوقی و فرهنگی انجام شده در اوایل دهه ۱۹۶۰ بسنده کردند. به‌قول یکی از فعالان رادیکال جنبش فمینیستی، "آرمان‌های را با برابری حقوقی معاوضه کردند". در نتیجه از دامنه و شور و شوق جنبش در حال گسترش زنان کاسته شد.

جنبش مهم دیگری که بر روابط میان نسل‌ها، بر مناسبات درون خانواده، بر نظام آموزشی و مقررات دانش‌گاهی، و بر اندیشه‌ی تشکلیابی و گسترش نهاد‌های منی، تأثیرات ماندگار و ارزش‌مندی بر جای گذاشت، جنبش رادیکال دانش‌جویان بود. جنبش جوانانی که به فکر ساختن زندگی و فرهنگ آترناتیو بودند. تحت تأثیر این جنبش و مجموعه‌ی آمگشائی‌های دهه ۶۰ بود که گفت‌مان "ضد تبعیض" در محافل سیاسی و فرهنگی و هنری و آموزشی تثبیت شد. یعنی زبان و رفتار تبعیض‌آمیز در زمینه‌های ملی و نژادی و جنسیتی و فقر و غناء زشت و نکوهیده شمرده شد و عکس‌العمل آشکار و قاطع در برابر آن به یک عرف تبدیل شد. اما از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰، این جنبش نیز فروکش کرد. نسل مبارزان دهه قبل که حالا دیگر دانش‌گاه را تمام کرده بودند وارد "جریان عادی" زندگی شدند. رادیکال‌ترین‌های‌شان در پی سرکوب‌پولیزی پایان دهه ۱۹۶۰ حالا یا در زندان بودند و یا زندگی مخفی را تجربه می‌کردند. بخش بزرگی از فعالان دانش‌جویی یا هیپی‌های چند سال پیش، حالا فقط خاطرات زندگی و فرهنگ آترناتیو را به همراه داشتند و این را در سطح علایق و سلیقه‌ها و رفتارهای شخصی در زندگی با ثبات امروز خود بروز می‌دادند یا می‌کوشیدند به فرزندان خود منتقل کنند. گروهی نیز کماکان در عرصه سیاسی باقی ماندند اما به عنوان نیروهای تازه نفس احزاب حاکم ایفای نقش کردند. همین‌ها بودند که موضوعات جدیدی مانند "محیط زیست" و "حقوق زنان و اقلیت‌ها" و امثالهم را به برنامه احزاب دمکرات و جمهوری‌خواه وارد کردند یا فعال جامعه مدنی شدند که تعارضی با نظم بورژوا امپریالیستی حاکم نداشت.

### وضعیت و گرایش‌های درون جنبش کمونیستی و چپ‌ها

اما نیروهای کمونیست انقلابی و چپ جدیدی که در میانه دهه ۱۹۶۰ از دل جنبش جوانان و روشن‌فکران شکل گرفته بودند، مسیری متفاوت از دسته‌بندی‌های بالا را پیمودند. اکثر این نیروها محصول مخالفت با جنبش چپ سنتی و بی‌رومی بودند که سالیان سال به سیاست‌های اصلاح‌طلبانه و سازش‌طلبانه خود کرده بود. از انجماد فکری و بینش جزم‌گرایانه و مکانیکی رنج می‌برد و ناسیونالیسم و دمکراسی بورژوائی را در قالب شعارها و اصطلاحات چپ ارائه می‌کرد. نیروهای جنبش کمونیستی نوین و جوان دهه ۱۹۶۰ خود را با شورش‌گری، شکستن قالب‌های کهنه و ضدیت با آتوریت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی موجود معنا می‌کردند. ضد امپریالیست بودند و انترناسیونالیست. انقلابی‌ترین‌های‌شان هیچ ارزشی برای میهن و پرچم امپریالیستی قائل نبودند و با تمام وجود آرزوی شکست امریکا در جنگ تجاوزکارانه‌ای که در هندوچین به راه انداخته بود، را داشتند. بخشی از این نیروها از درک‌های غالب در کل جنبش بین‌المللی در مورد طبقه کارگر پی‌روی می‌کردند و سیاست طبقاتی پرولتاریا و انقلاب اجتماعی پرولتری را با دنباله‌روی از جنبش‌های روزمره کارگری و تقدیس کارگران به صرف کارگر بودن‌شان معادل می‌گرفتند. بخش دیگری که تحت تأثیر نظرات انقلابی سیاسی و فلسفی مانوتسه‌تونگ من‌جمله دیدگاه انتقادی‌اش نسبت به تجربه شوروی، و نیز تحت تأثیر تجربه عظیم ساختمان‌سوسیالیسم در چین قرار داشت و می‌کوشید مفهوم و درس‌ها و دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی در آن کشور را بیش‌تر بشناسد، مواضع

نسبتاً روشن‌تر و صحیح‌تری را در مورد انقلاب اجتماعی و ابزار ضروری سازمان‌دهی و رهبری آن در جامعه امریکا مطرح می‌کرد؛ هر چند که از تمایلات اکنومیستی و ساده‌اندیشی‌های ناگزیر میرا نبود.

وضعیت کلی جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ در جامعه امریکا و در سطح بین‌المللی آن‌چنان بود که گرایش‌های اکنومیستی و کارگریستی را خودبه‌خود در موضع ضعف قرار می‌داد. مقاومت‌ها و اعتراضات لایه‌های گوناگون جامعه که مضمون و رنگ و بویی آشکارا متفاوت از "جنبش خالص کارگری" داشتند، و وجود جنبش‌های مسلحانه توده‌ئی آزادی‌بخش در کشورهای موسوم به "جهان سوم" که بیش‌تر نماینده دمکراسنی انقلابی و ضدامپریالیستی بودند تا سوسیالیسم و کمونیسم، بخش بزرگی از نیروهای چپ را علی‌رغم خواسته‌های ذهنی و "اصول خدشه‌ناپذیر رسمی‌شان" به مشارکت در جنبش‌ها و جبهه‌ها و ائتلاف‌های "غیرکارگری" و "غیر سوسیالیستی" می‌کشاند. خیلی از کسانی که در جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شرکت داشتند از طبقه میانی جامعه برخاسته بودند. محرکشان ناملاپماتی بود که نظام امپریالیستی در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به بار می‌آورد. وجود آلترناتیو جامعه سوسیالیستی در دنیای آن‌روز و نشانه‌هایی که از روابط و زندگی و ارزش‌های متفاوت به دست می‌داد، برای بخش قابل توجهی از این نیروی اساساً جوان، الهام‌بخش و جذاب بود. اما بین این تصویر کلی با بینش و راه و نقشه و ابزار لازم برای دگرگون‌کردن یک جامعه سرمایه‌داری امپریالیستی، فاصله‌ای وجود داشت. مسیر انقلاب اجتماعی واقعی را نمی‌شد با بینش خردمبورژوئی رادیکال پیمود. این کمبود و ناتوانی رفته‌رفته باعث ریزش نیروهای شرکت‌کننده در جنبش شد. کمونیست‌های انقلابی هم که می‌بایست بینش و نقشه و ابزار ضروری برای تدارک انقلاب سوسیالیستی را در برابر جامعه می‌گذاشتند، بیش‌تر به دنباله‌روی از جنبش موجود و تمایلات رایج در آن پرداختند. آن‌ها بخشاً در برابر واقعیت ریزش نیروها، به فکر تعدیل یا رقیق‌کردن برنامه سیاسی خود افتادند تا متحدان مردد را حفظ کنند. البته همیشه یک گرایش نادرست دیگر هم در بین اکثر کمونیست‌ها و چپ‌ها وجود داشت که تصویری آرمانی از مقوله مردم و جنبش در اذهان می‌پروراند. در این تصویر، وجود تمایلات و مرزبندی‌های نهایتاً طبقاتی در صفوف رنگارنگ جنبش نادیده یا کمرنگ انگاشته می‌شد.

یک واقعیت مهم دیگر در اوضاع آن دوران این بود که اتحادیه‌های کارگری در امریکا به واقع اهرم دست‌بورژوازی حاکم محسوب می‌شدند. نیروهای رهبری‌کننده و بخش مهمی از فعالان و پایه‌های این اتحادیه‌ها منافع خود را در تأمین منافع بورژوازی خودی، از جمله اقدامات امپریالیستی‌اش در سراسر دنیا، می‌دیدند و قراردادن آن‌ها در دست‌بندی پرولتاریا به مثابه نیروئی که "به جز زنجیرهای بردگی‌اش هیچ‌چیز برای از دست‌دادن ندارد" نهایت ساده‌اندیشی بود. طبقه پرولتر امریکا اساساً خارج از صفوف اتحادیه‌های رسمی قرار داشت؛ در بین توده‌های سیاه‌پوست و مهاجران لاتینو؛ در صفوف زنان زحمت‌کشی که در مشقت خانه‌های رو به گسترش در مرزهای جنوبی امریکا استثمار می‌شدند؛ در بین خدمت‌کاران خانگی و لایه‌های پائینی پرستاران و ...

### چند نکته پایانی که باید خاطر نشان کرد

**اول:** در ارزیابی از جنبش دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، مؤرخان و تحلیل‌گران و خاطر‌نویسان بورژوا - یا به انقلاب پشت‌کرده‌ها - هر آنچه اتفاق افتاد را نتیجه خیال‌بافی‌های کودکانه و بی‌ثمر جلوه می‌دهند. گروهی از مبارزان و دگراندیشان نیز هستند که معتقدند در شرایط کنونی باید چیزی شبیه به همان جنبش را احیاء کرد. هر دوی این گرایش‌ها نادرست است. جنبش ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ علی‌رغم دست‌آوردهای بزرگی که به همراه آورد به پختگی کامل شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب در کشورهای امپریالیستی منجر نشد. ما فقط شاهد نطفه‌بستن عناصر و زمینه‌چینی شرایطی بودیم که برای دفن نظام سرمایه‌داری و دولت

امپریالیستی لازم است. ارائه یک تصویر آرمانی از آن جنبش، نهایتاً ما را از یک چارچوبِ رفرمیستی و دل‌بستن به تغییراتِ هرچند رادیکال، اما محدود در چارچوبِ نظمِ موجود، فراتر نخواهد برد.

**دوم:** نقش عوامل بین‌المللی در همه تحولاتِ تکان‌دهنده دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ غیر قابلِ چشم‌پوشی بود. مثلاً این جنبش در غیابِ مبارزاتِ مسلحانه رهائی‌بخش در کشورهایِ تحتِ سلطه امپریالیسم بدون شک بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی بود که رخ داد. اگر شوری در دهه ۱۹۵۰ به یک کشور سرمایه‌داری و امپریالیستی تبدیل نشده بود، نتایج جنبشِ رادیکال و انقلابی در کشوری مانند آمریکا می‌توانست کاملاً متفاوت باشد. یا اگر مائو در چین برای حفظِ سوسیالیسم، انقلابِ فرهنگی را رهبری نکرده بود، مبارزان جنبشِ دهه ۶۰ و ۷۰ از یک منبع الهام مهم و دورنمای روشن و گسترده محروم می‌شدند.

**سوم:** تحولاتِ دهه ۶۰ و ۷۰ نشان داد که بحران‌های انقلابی می‌توانند ناگهان و بدون اخطار قبلی ظاهر شوند، هرچند که این بحران‌ها بر پایه و اساسی مادی استوارند و به اصطلاح «رعد در آسمان بی‌ابر» نیستند. اما واقعیتِ مهم‌تری هم هست: اگر کمونیست‌های انقلابی نقش خود را در رهبری قیام‌ها و خیزش‌های توده‌نی تمام و کمال ایفاء نکنند، هیچ بحرانی به خودی‌خود به انقلابِ پرولتری منجر نخواهد شد.

**چهارم:** شاید بزرگترین دست‌آوردِ جنبشِ دهه ۶۰ و ۷۰ در کشورهایِ امپریالیستی این باشد که تصویر ارائه شده توسط بورژوازیِ حاکم و احزابِ رفرمیست و سازش‌کارِ چپ سنتی از وضعیتِ آن جوامع را پاک کرد. بورژوازی (چه راست، چه چپ) ادعا می‌کردند که دیگر دورانِ انقلابِ اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته به سر آمده، و حداکثر کارِ ممکن و مطلوب، حک و اصلاحِ نظمِ موجود است. جنبشِ دهه ۶۰ و ۷۰ اعلامِ زنده‌بودن انقلاب و ریشه‌های عینی و عواملِ مساعدِ ذهنی انقلاب بر متن تضادهای بنیادین این جوامع بود. ■

چاپ اول: رادیکال ۵- گامی برای انقلاب